



**امیر المؤمنین (ع) بر منبر کوفه فرمودند: «حتماً آسیابی نیاز هست تا آسیاب کند و اگر شروع به کار کرد و بر محور هایش استوار شد، خداوند بنده‌ای سخت کوش و جدی که اصل و هویت او پنهان است خواهد فرستاد. پیروزی با او خواهد بود.» غیبت نعمانی ص ۲۶۵**

## وصیت رسول خدا(ص) در شب وفات

امام صادق ع از پدرانش... از امیرالمؤمنین علی (ع) خبر داد که رسول الله (ص) در شب وفاتش به امام علی (ع) فرمود: "ای ابا الحسن کاغذ و دواتی بیاور. رسول الله ص وصیتش را به امام علی ع املاء نمود تا به جایی رسید که فرمود: یا علی بعد از من دوازده امام است و بعد از آن ها دوازده مهدی خواهد بود... تا به فرزندش (م ح م د) مستحفظ از آل محمد واکذرنماید. آن ها دوازده امام هستند و پس از آن ها دوازده مهدی خواهند بود، پس(هرگاه وفاتش رسید، وصیت و جانشینی) را به فرزندش که نخستین نزدیکان است، تسلیم می نماید. او سه نام دارد. نامی مانند نام من و نام پدرم و آن عبد الله واحمد واسم سوم مهدی است و او اولین مؤمنین است."

(ترجمه کتاب غیبت شیخ طوسی: ص ۳۰۰ ح ۱۱۱)

## نسب سید احمد الحسن(ع)

سید احمدالحسن فرزند سید اسماعیل فرزند سید صالح فرزند سید حسین فرزند سید سلمان فرزند امام محمد بن الحسن العسكري علیه السلام می‌باشد. سید احمد الحسن، وصی و فرستاده امام مهدی علیه السلام می باشد که برای هدایت و زمینه سازی ظهور مقدس مبعوث شده است. همان یمانی موعود برای شیعیان و همان مهدی متولد شده در آخرالزمان نزد اهل سنت که رسول الله ص بشارت تولد ایشان را دادند. و فرستاده ای از سوی حضرت عیسی ع و حضرت ایلیا ع برای مسیحیان و یهودیان می باشد.

ایشان دعوت الهی خود را به دستور پدر بزرگوارش امام مهدی علیه السلام در سال ۱۹۹۹ میلادی در نجف اشرف پایتخت دولت عدل الهی آغاز نمودند و از آنجا دعوت امام مهدی علیه السلام همچون دعوت رسول الله ص به همه جهان انتشار یافت.

ایشان برای اثبات حقانیت خود به قانون معرفت حجت های الهی احتجاج می کنند:

این قانون از سه اصل تشکیل می شود: (۱) نص الهی؛ یعنی وصیت شب وفات رسول الله ص را مطرح کرده اند و نام مبارک احمد به عنوان مهدی اول در آن ذکر شده است و (۲) علم و حکمتی که برای هدایت همه مردم ارائه داده اند و با آن همه علمای ادیان را به تحدی فرا خوانده و (۳) پرچم الیمه (له دعوت به حاکمیت خدا)

## سردبیر

## خلوص لله:

فردی که بخواهد بخواند، بنویسد یا عملی انجام دهد، ابتدا باید بداند برای چه می نویسد یا می خواند؟ عملش برای چیست؟

سزاوار است، نیتش خالص لله تعالی باشد و برای جایگاه و یا کسب مقام یا برای رفع نیاز شخصی نباشد؛ زیرا که در این وادی، افراد بسیاری گمراه شدند.

اینکه عقیده به خداوند باشد و به آن اعتقاد داری، دو گانگی است. باید از آن عبور کرده و آن را رها کنی. بلکه در آن ذوب شده و فنا گردی. تو او شوی و آن تو شوی؛ زیرا برای انسان در پیشگاه خداوند وجودی نیست. بلکه این اعتقاد به خداوند، روح بدن می باشد. آیا بدن بدون روح ارزشی دارد؟

در حدیث آمده است: "همانا روح مقرب به سوی خداوند اوج می گیرد و خداوند آن را مورد خطاب قرار می دهد و می فرماید: می گویم: باش، پس می شوی. "کن فیکون" و تو را نیز به گونه ای قرار دادم که اگر بگویی: باش، پس می شوی."

اصول کافی ج ۱ ص ۱۳۴

پس اگر قلمی شیوا و رسا داشته باشی و عبارات محکم و جذاب بنویسی، باز مراقب باش تا نیت خالص لله باشد و شرک و ریایی در آن رسوخ نکنند.

بدان که خداوند غیور است و به شریکی راضی نمی گردد. حتی اگر کلام و نونستاری باشد که عقول را شسته گرداند -ولی اگر برای غیر خدا باشد- در نزد فرشتگان مقرب و اولیاء و خداوند، همچون بوی تعفن مرداری است.

"وَمَا كَانَ صَلَاتِهِمْ عِنْدَ الْبَيْتِ إِلَّا مَكَاءً وَتَضَدِّيَهُ فَذُوقُوا الْعَذَابَ بِمَا كُنْتُمْ تَكْفُرُونَ" انفال ۳۵ "تماز آنان در خانه(خدا) فقط سوت زدن و گفتن زدن است.به خاطر کفرتان، عذاب را بچشید."

از سر آفات روح و نفوس، به خداوند پناه می بریم و از رحمت ایشان، عافیت دین و دنیا و آخرت را خواستاریم.

## تعادل در جذب و دفع افراد:

## امام علی(ع):

أَحِبِّ حَبِيبَكَ هَوْنًا مَا عَسَى أَنْ يَعْصِيَكَ يَوْمًا مَا، وَأَبْغِضْ بَغِيضَكَ هَوْنًا مَا عَسَى أَنْ يَكُونَ حَبِيبَكَ يَوْمًا مَا.

\*\*\*\*\*

با دوستت آرام بیا، بسا که روزی دشمنت شود، و با دشمنت آرام بیا، بسا که روزی دوستت شود.

[نهج البلاغه (للمصباحی صالح)؛ ص ۵۲۲]

## ملکوت...



سگان پارس نمی کند و نزد مردم گدایی مگر اینکه او را به مسخره می گرفتند. «پس ۳۰ «ما گناهکاران را عذاب نمی دهیم، تا اینکه فرستاده ای را در بین آنان بفرستیم.» اسراء ۱۵  
۳: امام صادق ع این گونه آن ها را در کتاب غیبت نعمانی ص ۲۹۰ یاد می کند: «شخصی از باران امام به نزد او می رود و به ایشان عرض می کند: به خدا قسم من، شما و شیعیان شما را دوست می دارم. شیعیان شما بسیار زیاد هستند و امام به او می فرماید: «هی توانی بگویی آن ها چقدر هستند؟ عرض می کند: خیر. امام فرمود: می توانی آن ها را بشماری؟ او عرض کرد: تعدادشان زیاد می باشد و امام به او می فرماید: به خدا قسم اگر آن عده موصوفه که تعدادشان سیصد و ده نفر و اندی می باشد، جمع شوند، آنچه که منتظرش هستی، خواهد شد(قیام قائم). لکن شیعه ما فردی است که صدایش از گوش او بالاتر نرود(یعنی به کلام ما عمل می کند و با نظر خود مطلبی نمی گوید) و ناراحتی او از پیکرش بیرون نمی رود و باز عیب جوان ما نمی نشیند و با دوستان ما دشمن نمی شود. عرض کرد: با این افراد که خود را شیعه می دانند، چه کنم؟ فرمود: این ها امتحان می شوند و گرفتار جدایی می شوند و جایجایی در میانشان رخ می دهد و قحطی و کمبودی آن ها را نابود می کند. همانا شیعه ما کسی است که همچون

پس آن چاکران به اطراف پراکنده شده و هر فردی را در راه دیدند، دعوت نمودند؛ یعنی اشرار و صالحین. ۴  
و زمانی که پادشاه داخل شد تا تکیه دهندگان را ببیند، انسانی را دید که لباس عروسی بر تن ندارد. ساکت شد. سپس به چاکران گفت: دست و پایش را ببندید و او را در تاریکی افکنید. در آن لحظه گریه و زاری انسان شروع می شود؛ زیرا افرادی که به این عروسی دعوت می شوند، بسیار هستند. ولی افرادی که باقی می مانند، اندک هستند. ۵  
۱: امام صادق ع می فرماید: «اگر قائم ع خروج کند، افرادی که گمان برده می شد از منتظران قائم ع هستند، از امر(ولایت اهل بیت) خارج می شوند و افرادی شبیه خورشید و ماه پرستان، وارد این امر می شوند.» غیبت نعمانی ص ۱۷۲  
۲: «هر گاه فرستاده ای برای شما فرستادیم و چون با هوای نفسانی شما خوش نمی آید، یا او را کشته یا تکذیب می کنید.» بقره ۸۷ «افسوس بر این بندگان که هیچ

را نمی شناسد. ۱۳- و او لباسی پوشیده بود که به خون آغشته شده و ادعا می کند که اسم او کلمه خداست. ۱۴  
درباره آن به ابراهیم و موسی و عیسی سفارش نمودیم که دین را برپا دارید و در آن تفرقه اندازی نکنید. بر مشرکان آنچه که ایشان را به سوی آن فرا می خوانی، گران می آید. خدا هر که را بخواهد، به سوی خود برمی گزیند و هر که را که از در توبه در آید، به سوی خود راه می نماید.» شورا ۱۳  
برای برپایی دولت ملکوت یا روز معلوم نیاز به یاری است که در کتاب مقدس جمع شدند. آن ها را این گونه با مثال توصیف کرده است.  
۱۴ یوحنا اصحاب هفدهم: «...او خدای خدایان است و پادشاه پادشاهان و افرادی که همراه اویند، افرادی هستند که دعوت شدند و انتخاب شدند و مومن اند.»  
و در اصحاب نوزدهم آمده است: «خوشا به حال افرادی که برای صرف شام، به عروسی گوسفند نر دعوت شدند. و گفت: این همان فرموده صادق خداوند است. ۱۱- سپس دیدم آسمان باز شد و در این هنگام، اسب سفید آمد که فردی روی آن سوار بود که ادعا می کند: او امین و صادق است و با عدل حکومت می کند و می جنگند. ۱۲- و چشمانش مانند زبانه های آتش است و روی سرش تاج های زیادی بود و برای او نامی نوشته شده که فردی غیر از او، آن

از (احکام) دین آنچه را که به نوح درباره آن سفارش کرد، برای شما تشریع کرد و آنچه را به تو وحی کردیم و آنچه را که درباره آن به ابراهیم و موسی و عیسی سفارش نمودیم که دین را برپا دارید و در آن تفرقه اندازی نکنید. بر مشرکان آنچه که ایشان را به سوی آن فرا می خوانی، گران می آید. خدا هر که را بخواهد، به سوی خود برمی گزیند و هر که را که از در توبه در آید، به سوی خود راه می نماید.» شورا ۱۳  
برای برپایی دولت ملکوت یا روز معلوم نیاز به یاری است که در کتاب مقدس جمع شدند. آن ها را این گونه با مثال توصیف کرده است.  
۱۴ یوحنا اصحاب هفدهم: «...او خدای خدایان است و پادشاه پادشاهان و افرادی که همراه اویند، افرادی هستند که دعوت شدند و انتخاب شدند و مومن اند.»  
و در اصحاب نوزدهم آمده است: «خوشا به حال افرادی که برای صرف شام، به عروسی گوسفند نر دعوت شدند. و گفت: این همان فرموده صادق خداوند است. ۱۱- سپس دیدم آسمان باز شد و در این هنگام، اسب سفید آمد که فردی روی آن سوار بود که ادعا می کند: او امین و صادق است و با عدل حکومت می کند و می جنگند. ۱۲- و چشمانش مانند زبانه های آتش است و روی سرش تاج های زیادی بود و برای او نامی نوشته شده که فردی غیر از او، آن

## جدال بین اصالت و متغیر یا درگیری بین اصالت و معاصرت

## متفکران - چه مسلمان و چه غیر مسلمان - با این اشکال و جدال چگونه رفتار کردند؟

در مطالب قبلی خواندید که: «...جدال بین اصالت و متغیر یا درگیری بین اصالت و معاصرت» اشکالی که از قدیم الایام نشأت گرفته است، به اندازه قدمت تفکر فلسفی نزد انسان، دین اصالت و ثبات است. انسان موجودی متکامل و متجدد است؛ دین یعنی ثبات و اصالت، انسان یعنی تغییر و تجدید، چگونه این ثابت به متغیر مرتبط می شود؟ چگونه برای این موجود متجدد در همه مسائل و متغیر در موارد مختلف امکان دارد که با چیزی مرتبط شود که ثابت و اسیل است؟ می گویند: این اشکال یکی از نتایج ختم نبوت -به معنای قطع شدن وحی- می باشد. هر فردی به متفکرین یا نویسندگان و مولفان اسلامی مراجعه کند، چه در عصر فعلی یا عصر پیشین، می بیند که آنان ختم نبوت را به معنای قطع وحی تفسیر کردند، بعد از رحلت پیامبر ص اتصال به آسمان و ارتباط به غیب وجود ندارد. در نتیجه دین ثابت مانده است، دین اصل مانده است، دین به مؤاره ماده متصل نیست، وقتی اتصال به آسمان قطع شده است، بعد از رحلت پیامبر ص انسان متغیر است یا ثابت؟

... خوب، بعضی از علمای سنی و شیعه، مخصوصاً متفکرین می گویند: این اشکال را با تقسیم دین به دو قسمت حل می کنیم: قسمت ثابت که مختص مسائل اعتقادی است، و قسمت متغیر که در مورد فروع دین و تشریع ها و معاملات و مانند آن هاست. در نتیجه آنان این چنین می گویند: اشکال را این گونه برطرف می کنیم که بخشی از دین، نیازهای انسان را پاسخ می دهد و این در مسائل شرعی باشد، سوالی که پاسخش از شما می خواهد: اگر صاحبان این سخنان اعتراف داشته باشند که دین کامل است - همان طور که خداوند تبارک و تعالی فرموده

سوالی که می خواهیم از شما پاسخش را ببریم: اگر صاحبان این سخنان اعتراف داشته باشند که دین کامل است - همان طور که خداوند تبارک و تعالی فرموده است: «الیوم اکملت لکم دینکم» «امروز دینتان را کامل کردم» آیا نیازی به این ایجاد این قواعد داشتند؟ چرا قواعدی ایجاد کردند؟ قواعدی مانند حق و تو و اینکه صلاحیت های معصوم به غیر او داده می شود، و آنچه که از آن احکام ظنی برداشت می شود - همان طور که خودشان می گویند- آنان چرا این قواعد را بیان کردند؟ یا بحث مناسبات حکم و موضوع، همان طور که در علم اصول معروف است، اینکه احکام باتوجه به مناسب های مختلف تغییر می کند، آنان این سخن را گفتند و این قواعد را ایجاد کردند و این کارشان اعتراف ضمنی به این است که دین کامل نیست.

خوب، سخن سوم را به عنوان سخن پایانی در این قسمت می گویم، سخنی از شهید محمدباقر صدر ره، ایشان راه حلی که آن را منطقه الفراغ(قسمت خالی) نامیده است اختراع کرده است، (می گوید): «به واسطه این راه حل مجتهد جامع شرایط می تواند آن را پُر و جبران کند، تا مشکل را حل کند» می گوید منطقه الفراغ که باید به فردی صلاحیت داده شود، چرا؟ زمانه جدید می شود و این قسمت را دین پر و جبران نکرده است، کتاب های دینی آن را پر نکرده اند، این منطقه الفراغ، صلاحیت به مجتهد جامع شرایط می دهد تا نسبت به آن علم و آگاهی داشته باشد.

خوب، این ها چند نمونه بود و فکر کنم بقیه نیز با این مشکل این گونه برخورد می کنند، چون این افراد بزرگ ترین متفکران اسلامی شیعه در این عصر هستند، الان دوست دارم که تعلیقاتی -اولیون که سریع باشد- خدمتان تقدیم کنم، و به همراه شما راه حل هایی را که متفکران اسلامی -مخصوصاً شیعه- اختراع کردند مورد مناقشه قرار دهیم.

می گویم: تفسیر آنان نسبت به ختم نبوت -به این که وحی بعد از پیامبر ص قطع شده است- صحیح نیست، در نتیجه انگیزه اشکال و جدال یکباره باطل می شود و راه حل هایی که بیان کردند به طریق اولی باطل است، چون

سوالی که می خواهیم از شما پاسخش را ببریم: اگر صاحبان این سخنان اعتراف داشته باشند که دین کامل است - همان طور که خداوند تبارک و تعالی فرموده است: «الیوم اکملت لکم دینکم» «امروز دینتان را کامل کردم» آیا نیازی به این قواعد داشتند؟ چرا قواعدی ایجاد کردند؟ قواعدی مانند حق و تو و اینکه صلاحیت های معصوم به غیر او داده می شود، و آنچه که از آن احکام ظنی برداشت می شود - همان طور که خودشان می گویند- آنان چرا این قواعد را بیان کردند؟ یا بحث مناسبات حکم و موضوع، همان طور که در علم اصول معروف است، اینکه احکام باتوجه به مناسب های مختلف تغییر می کند، آنان این سخن را گفتند و این قواعد را ایجاد کردند و این کارشان اعتراف ضمنی به این است که دین کامل نیست.

خوب، سخن سوم را به عنوان سخن پایانی در این قسمت می گویم، سخنی از شهید محمدباقر صدر ره، ایشان راه حلی که آن را منطقه الفراغ(قسمت خالی) نامیده است اختراع کرده است، (می گوید): «به واسطه این راه حل مجتهد جامع شرایط می تواند آن را پُر و جبران کند، تا مشکل را حل کند» می گوید منطقه الفراغ که باید به فردی صلاحیت داده شود، چرا؟ زمانه جدید می شود و این قسمت را دین پر و جبران نکرده است، کتاب های دینی آن را پر نکرده اند، این منطقه الفراغ، صلاحیت به مجتهد جامع شرایط می دهد تا نسبت به آن علم و آگاهی داشته باشد.

خوب، این ها چند نمونه بود و فکر کنم بقیه نیز با این مشکل این گونه برخورد می کنند، چون این افراد بزرگ ترین متفکران اسلامی شیعه در این عصر هستند، الان دوست دارم که تعلیقاتی -اولیون که سریع باشد- خدمتان تقدیم کنم، و به همراه شما راه حل هایی را که متفکران اسلامی -مخصوصاً شیعه- اختراع کردند مورد مناقشه قرار دهیم.

می گویم: تفسیر آنان نسبت به ختم نبوت -به این که وحی بعد از پیامبر ص قطع شده است- صحیح نیست، در نتیجه انگیزه اشکال و جدال یکباره باطل می شود و راه حل هایی که بیان کردند به طریق اولی باطل است، چون

[تدریس د. علاء سالم در دانشکده نجف اشرف

ادامه دارد...]



انسانیت، هدف اصلی از آفرینش است که بایستی بدان رسید. بنابراین آیاتی را که در مورد آفرینش حضرت آدم ع از گل و خاک سخن می گویند، می توان به شکلی موافق با نظریه تکامل فهمید. نظریه تکامل، یک نظریه علمی است. به همین جهت هنگامی که ما متون دینی موافق با آن را مطرح می کنیم، بدان معنا نیست که می خواهیم نظریه تکامل را از طریق متن دینی ثابت کنیم. بلکه هدفی که داریم، اثبات موافق بودن متن دینی با این اکتشاف علمی است و شاید نیز اثبات حقانیت دین از طریق ثابت کردن معارف غیبی که متن دینی آن ها را در بر گرفته است. تا جایی که می توان گفت: مثلاً قرآن تکامل را ذکر کرده است. آنجا که فرموده است: «و خدا شما را مانند گیاهان مختلف از زمین برویانید» نوح: ۱۷

«آیا کافران ندانسته اند که آسمان ها و زمین به هم بسته و پیوسته بودند و ما آن دو را شکافته و از هم باز کردیم و هر چیز زنده ای را از آب آفریدیم؟ پس آیا ایمان نمی آورند؟» انبیاء: ۳۰ در حالی که جز در زمان حاضر، انسان قادر به کشف این حقیقت علمی نبوده است و بدین وسیله، حقانیت قرآن و حضرت محمد -رسول خدا- از طریق دادن اخبار غیبی از یک حقیقت علمی، در هزار سال قبل از اکتشاف آن ثابت می شود و مانند آن را می توان در مورد روایات خاندان حضرت محمد ع گفت. از آن جا که از وجود سناسا یا انسان نما در هزار سال قبل از وجود آدم ع خبر داده اند. این حقیقتی است علمی که اکنون کشف شد و بر اساس تحقیقات ژنتیکی، وجود انسان نئاندرتال که از لحاظ ژنی با انسان معاصر متفاوت است، ثابت گردید. همان طور که فسیل های هومو اریکتوس و هوموساپینس آفریقایی کشف شد.

امام باقر ع فرمودند: «خداوند از وقتی که زمین را آفرید، در آن هفت عالم آفرید که هیچ کدام از آن ها از فرزندان آدم نبودند. خداوند آن ها را از خاک زمین آفرید و آن ها را یکی پس از دیگری با عالمی که داشتند، در زمین سکونت داد. آن گاه خداوند آدم، پدر بشر را آفرید و فرزندان او را از او آفرید. خصال شیخ صدوق ص ۳۵۹

این روایت نشان می دهد که خداوند قبل از آفرینش حضرت آدم ع بر زمین، حداقل هفت نوع از انسان نماها را بر روی زمین آفریده است و آن ها فرزندان حضرت آدم نیستند و پیش از حضرت آدم ع بر روی زمین زندگی می کردند. خداوند متعال می فرماید: «در حالی که شما را در مراحل مختلف آفرید. آیا نمی دانید چگونه خداوند هفت آسمان را یکی بالای دیگری آفریده است» نوح: ۱۴، ۱۵

رسول اکرم ص فرمود: «اسلام به صورت غریب شروع شد و غریب باز می گردد و خوشا به حال غریبان. به او گفتند: ای رسول خدا، آن ها چه افرادی هستند؟ ایشان فرمود: افرادی هستند که اگر مردم به فساد و سرکشی کشیده شوند، آن ها خود را اصلاح و پاک سازند.» مستدرک الوسائل میرزا نوری ج ۱ ص ۳۲۳

«اگر از بیشتر مردمی که در زمین هستند، اطاعت کنی، تو را از راه خدا گمراه می کنند؛ زیرا آن ها تنها از گمان پیروی می کنند و تخمین و حدس واهی می زنند.» الانعام: ۱۱۶

«یا می گویند دیوانه است. ولی او حق را آورده و بیشتر آن ها از حق کراهت دارند.» المؤمنون: ۷۰ پیامبران و فرستاده شدگان به نظر مردم دیوانه یا جاهلند. ولی پیامبران از هر چه که دیگران می گویند، پاک هستند و درود و صلوات بر آن ها باد.



## وَيَقُولُونَ إِنَّا لَتَارِكُوا آلِهَتَنَا لَشَاعِرٍ مَّجْنُونٍ

باشد. بلکه در بیشتر اوقات اصرار دارند که این معجزه، قاهر و غیر قابل تأویل باشد و هیچ شکی در آن نباشد. آن ها می خواهند غیب به جسم و مادیات محض تبدیل گردد و ایمان به غیب در ساحت ایمانی مدعی شده آنان صفر می باشد و با وجود این، طلب خود از معجزات را صحیح و مشروع جهت ایمان به غیب می دانند. آیا متناقض بودن طلب آنان و بین آنچه خدا در ایمان به غیب می خواهد، روشن و واضح است؟ واگر معرفت این را داشته باشیم که خداوند خود غیب حقیقی است، حال طلب کنندگان معجزات را در می یابیم و می بینیم که آن ها تماماً یا صدردت بت پرست حقیقی می باشند. آن ها نفس خویش را بتی جهت عبادت عالم جسمانی قرار داده اند.

بله، اینجا استثنائی وجود دارد و آن تعداد اندکی هستند که غیب و حقیقت را یاری داده و آثار آن را در انفس و آفاق مشاهده کرده اند. و گویا از آنان می شنوم که با هم و یک صدا می گویند: «ای کاش قوم من می دانستند.» پس حقیقت تلخی که انسان مدعی ایمان باید آن را بداند و با آن با نفس خود مواجه گردد، این است که صاحب ایمان نقی و پاک نمی شود. بلکه ایمانش -اگر که نسبتی از ایمان به غیب را دارد- با شک و تردید معجون شده است تا وقتی که به مصدر شک دارد، نمی توان از چیزی که صادر شده نفع و استفاده برد.

این حقیقتی است که نفوس بیشتر مردمی که ادعای ایمان دارند، بر آن معطوف شده و برای مهم نیست که بدان اعتراف کنند و یا در ظاهر منکر شوند. آن ها به وجود غذا و شراب و امریکا و بمب هسته ای و وجود این عالم جسمانی، هزار برابر بیشتر از ایمان به وجود خداوند سبحان ایمان دارند. این همان حقیقت است و این دواست. و اگر با نفس خود مواجه نگردند و اگر حقیقتشان برایشان کشف نگردد و نفس خود را با آن بشناسند، دوائی غیر از آن نمی یابند و از بیماری مسری آن شفا نخواهند یافت. گردآوری از کلام سید احمد الحسن ...

قبول ندارند و تصدیق نمی کنند و اینکه ماده جسمانی مجرد وهم و خیالی بیش نیست و آخرت همان حقیقت ثابت می باشد. ولی اگر آزمایشگاهی تجربی خبری را به آن ها بدهد، همه آن خبر را قبول و با خوشحالی تصدیق می کنند. مثلاً آزمایشگاههای غربی خبری را به مردم می دهد. اینکه ماده خیال و وهم است و وجودی برای آن نیست و وجود یک انرژی و نیروی یکی است و ماده، جمع شدن این انرژی و نیروها است که در اصل به نیروی واحد باز می گردد. حتی در مورد آن تعقل و ادراک نمی کنند. مثلاً مردم، علمای فیزیک دان و گفتارشان را قبول دارند؛ زیرا که تطبیقی را بر کلام سابقشان در این عالم جسمانی لمس کردند. در حالی که کلام پیامبران و اوصیاء غیب است و در اکثر احیان از این عالم جسمانی به دور است و مردم برای قبول آن، ابتدا باید به غیب و نیروی غیبی حقیقی ایمان بیاورند تا آثار او را لمس کنند. یعنی این که تصدیق و اعتماد بدان، قبل از اثر است. این در حالی است که مردم، اثر جسمانی مادیات را لمس کرده و سپس به آن ایمان آوردند و قبول کرده اند و به خاطر این که مردم تماماً بر این عالم متمرکز شده و چیزی غیر از آن را نمی بینند. در نتیجه به ماده جسمانی ایمان دارند. نه به غیب؛ یا ایمانی ضعیف و شکست پذیر نسبت به غیب دارند که آن را در نفوس خود جستجو می کنند تا آن را تقویت کنند. آن هم از طریق آثار جسمانی ملموس و آن یعنی نصف ایمان یا ربع و یا یک دهم آن. در حالی که ایمان کامل به غیب نیست. حال اینکه این ایمان با اثر جسمانی همراه است و بر آن نام معجزه یا کرامات قرار داده اند.

با کمال تأسف این اختیار تمام مردم است و تغییر پذیر هم نیست. ایمان به این عالم مادیات و آنچه در آن است و حتی اگر ایمان به غیب را طلب کنند، اصرار دارند به اینکه ایمان آن ها از طریق این عالم جسمانی باشد و در تناقض بزرگی فرو خواهند افتاد، هنگامی که به اصرار طلب کنند که معرفت به غیب، یک حادثه جسمانی -معجزه-

وجود اکثریت خود دیوانه اند و پیامبران -با اقلیت شان- عاقل و عالمانند. و به تمامی حق قسم که جز حق نمی گویم! اینکه سایه عقلی را که آدمی دارد (اوهام)، وسوسه های شیطانی اعم از جن و انس بر آن وارد می شود. همان گونه که حق از طرف فرشتگان صالحین بر بنی آدم وارد می شود. پس باید برای انسان، معصومی باشد تا حق را با آن تشخیص دهد و مردم از او دنباله روی کنند و آن وصی یا پیامبر است که خداوند او را معصوم ساخته است.

«جز پیامبری را که خداوند از او خشنود باشد که در این صورت برای او از پیش رو و از پشت سرش نگاهبانانی بر خواهد گماشت. تا معلوم بدارد که پیام های پروردگار خود را رسانیده اند و خدا به آنچه نزد ایشان است، احاطه کامل دارد و هر چیزی را به عدد شماره کرده است.» جن: ۲۷، ۲۸

مردم در حقیقت، ایمانشان همراه با شک است و تردیدی که باعث شده آن ها حداقل از تدبیر صادر کننده، دور گردند و اگر چه ادعا دارند که به مصدر، ایمان دارند. مثلاً هنگامی که قرآن پیش از هزار سال است که ندا می دهد «این زندگی دنیا چیزی جز سرگرمی و بازی نیست و زندگی واقعی سرای آخرت است...» عنکبوت: ۶۴

هنگامی که پیامبران و اوصیاء به مردم می گویند: شما در این دنیا در وهم زندگی می کنید و حقیقت جهان آخرت است. مردم بدان ها می خندیدند. بله، در زمان حیات شان با بی شرمی به پیامبران و اوصیاء می خندیدند؛ زیرا که اصلاً آن ها را تکذیب کرده و قبول نداشتند و افرادی که بعد از آن ها می آیند، روایات آن ها را تکذیب می کنند. به این دلیل که غیر معقول است و عقل آن را نمی پذیرد. پس مردم نه از غیب می شنوند و نه قبول می کنند؛ زیرا که به غیب اعتقاد و ایمانی ندارند. بلکه به مادیات و اجسام معتقد و مؤمن هستند و آن ها را این گونه می یابی که روایات و آنچه را که از پیامبران و اوصیاء و قرآن -در باره این که دنیا خانه گذر است- وارد شده است،

آن ها در میان مردم همانند غریبه زندگی کردند و هیچ کس آن ها را نشناخته است. اهل دنیا فکر می کنند که عالم هستند و پیامبران و فرستادگان دیوانه. ولی در نزد اهل آسمان پیامبران و فرستاده گان عالمانند و از مقرران درگاه خداوند هستند. هیچ یک از مردم پیامبران را در زمان خود باور نمی کردند و همگی آن ها را تکذیب می کردند و به نظر خودشان از او عاقل و عالم تر هستند. مثلاً پیامبر خدا ذوالرس حتی یک نفر از مردم زمانش او را باور نکرد. بلکه همگی او را تکذیب کردند و به نظر خود آن ها عاقل و عالمانند. این همان آفتی است که موجب انداختن بنی آدم در قعر جهنم شده و موجب شد که همیشه بر ضد پیامبران و فرستادگان باقی بمانند و در طول تاریخ و زمان با آن ها یجنگند و به آن ها تهمت جهل و جنون و غیره و مخالفت بر ضد علماء عقلای زمان خود می زدند. این همان وسوسه های شیطان -لعنت خدا بر او باد- است. «سپس از او روی گرداندند و گفتند: او آموزش دیده ای دیوانه است.» الدخان: ۱۴

«و می گویند: آیا ما به خاطر شاعر دیوانه ای، دست از خدایان خود برداریم.» الصافات: ۳۶ «با غرور و تکبر سر از طاعت حق کشید و گفت که او ساحر یا دیوانه است.» الذاریات: ۳۹ «... او را تکذیب کرده و گفتند: او دیوانه است.» الذاریات: ۵۲

«پیش از اینان هم قوم نوح بنده ما نوح را تکذیب کردند و گفتند: مردی دیوانه است و زجر و ستم بسیار از آن ها کشید.» القمر: ۹ و نیز می فرماید: «ای رسول! پس اندر زده که تو به لطف پروردگارت، نه کاهن و نه دیوانه هستی.» طور: ۲۹

شما را به خدا قسم می دهم: سخن چه کسی را باور کنیم! خداوند، خالق آسمان ها و زمین! یا اهل زمین را! و به خدا قسم که کسی جز او راستگو و پاک و منزّه نیست! راست گفت، خداوند بالا مرتبه و متعال و راست گفت، رسول مکرم خدا ص. این همان وعده ای است که خداوند و رسولش بشارت داده اند و اهل زمین با

## بر خورد مردم با فرستادگان

آیا با محمد (ص) با این سخنان برخورد نکردند: دیوانه، جن زده است، جادوگر، پیشگو، دروغ گو، نادان و بقیه چیزها. چگونه استدلال می شود که حق با فرستادگان است؟!

- ۱) دیوانه ای که با حکمت سخن می گوید!!
- ۲) فردی است که جن او را مسح کرده است و با سخنی از سوی خداوند، شیاطین را بیرون می آورد و جن های کافر و شیاطین از او فرار می کنند!!
- ۳) پیشگویی که زمانش را در نماز و پرستش صرف می کند!!
- ۴) دروغ گویی که با راستگوی امانت دار بودن شناخته می شود!!
- ۵) نادانی که از علمای مبارزه طلبی می کند و علمی آورده است که بالاتر از آنان می باشد و برای پاسخ به ایشان، فقط سفسطه و مغالطه و افتراء دارند!!

فکر کنیم که این تناقضات برای شناخت این کافی است که حقیقت با فرستاده مورد اتهام می باشد... کار مردم تعجب آور است. اگر پادشاهان نسبت به فرمان روایی باطل دنیایی خود می ترسند و علمای بی عمل از جایگاه های دینی خود می ترسند، مردم از چه مسئله ای می ترسند؟ آیا عاقلانه است که انسانی رهبری خودش را به علمای گمراهی دهد؛ به گونه ای که حیوانی است که افساری دارد و صاحبش آن را هر جایی که بخواهد، می برد؟ آیا عاقلانه است که انسان از این خشنود باشد که دنباله روی امامان گمراهی باشد؛ تا اینکه او را وارد جهنم کنند؟ آیا گمان می کند که اگر در روز قیامت بگوید: من دنباله رویی ضعیف بودم، این عذر برایش سودی دارد؟ در این روز است که امامان گمراهی از دنباله روهای خود بیزاری می جویند.

## امام صادق ع فرمود:

«خداوند تبارک و تعالی نامی آفرید که با حروف توصیف نمی شوند و در لفظ بیان نمی شود و در شخصی نمایان نمی شود و به تشبیه کردن توصیف نمی شود و با رنگ ها رنگ آمیزی نمی شود. از سرزمین ها به دور است. حد و حدود از او دور است. احساس هر پندارکننده ای به آن راه ندارد. پنهان شده ای است که پنهان نشده است. خداوند آن را کلمه کاملی قرار داده است که ۴ جزء با هم هستند. یکی از آنان قبل از دیگری است. از آن، سه نام را آشکار کرده است؛ به خاطر نیاز مخلوقات به آن و بر یکی از آنان پرده زده است و این نامی است که با این نام های سه گانه ای که آشکار شده است، پنهان و ذخیره شده است. نام آشکار همان الله تبارک و سبحان است. برای هر نام از این، ۴ رکن است...» بحار الأنوار ج ۴ ص ۱۶۶



## ترجمه عملی برای توحید؟ نگاه دوم: کشتن منیت

شاید این مسئله از پیچیده ترین مسائل در مرحله عمل است. زبان بسیار صحبت از کشتن منیت کرده و لکن مشکل، جوراج و قبل از آن جوانح است که چگونه از بین بردن منیت به واقعیت می پیوندد؟ چه راه یا جریان هایی را می توان دنبال کرد تا آن هدف بزرگ تحقق یابد. هدفی که با تحقق آن، خواسته های مرحله اولیه در مسیر به سوی خداوند سبحان به پایان رسیده است و مستحق آن می شود؛ چون پای در شروع دریافت استحقاق مرحله دوم در آن راه بلند و طاقت فرسا می گذارد!! و از آنجایی که مساله مرحله اول را ذکر کردم که خود آن، ضمن مراحل سه گانه ای است که در طی آن رهایی از منیت به اتمام می رسد و عملیات رهایی از منیت به مرحله جنگ با آن و از بین بردن آن می رسد و سپس آن، نمادی قرار گیرد که اسماء خداوند سبحان و خواسته های او بر آن ظاهر شود و سپس مرحله سوم با رهایی از آن بطور کامل است تا اینکه صفت و موصوفی غیر از ایشان - سبحانه و تعالی - باقی نماند و آن بقای صفت و موصوف، بقای برای اداء تکلیف است و نه بقای حقیقی. بنابراین به همراه او - سبحانه - نه صفت و نه موصوفی است و این عبارت را جمله «الله اکبر» معنی می کند. مردم آن را بسیار بر زبان می آورند و شأن بزرگ آن ودلالات آن را نمی دانند. لذا آن عبارت، تنزیه او - سبحانه - را از توصیف آن به صفت و یا حتی اینکه موصوف باشد، بیان می کند. خداوند جل جلاله، موصوف و صفت برای احتیاج خلق به آن و بی نیازی او از آن است.

همانا مبارزه با منیت و از بین بردن آن از نیاز های مرحله رهائی است؛ یعنی رهایی از منیت. این کار از راه بسته شدن راه های شنیدن از آن و اتصال به آن مسیر است. خداوند سبحان غیور است و غیور هیچ گاه شریکی در صفت خود نمی پذیرد. به همین خاطر خداوند سبحان خلق خویش را که خود را به صفتی از صفات او وصف می کنند، مورد امتحان قرار می دهد. اینکه این فرد برای اوست یا برای منیت صاحب صفت است؛ تا اینکه آن را اجبر ذات خویش کند و گویی خود، صاحب آن صفت است و صفت حق و ملک اوست و همتایی در آن نمی پذیرد و به وسیله آن امتحان، پرستش ایلوس به رسوائی کشیده شد. پس از اینکه صفت عبودیت او را همطراز فرشتگان کرد. بلکه طواس فرشتگان شد. نفس اماره به سوء او، هنگامی که او را فریب داد و تصویری برای او ایجاد کرد که آن صفت از حق و ملک اوست و ضربه ای کشنده به او وارد نمود و هنگامی که با مخلوقی غیر از خود که در بندگی او برتر است مورد امتحان قرار گرفت، حقیقت پرستش او هویدا شد و معلوم گشت که برای نفس خود بود و نه برای خداوند سبحان.

ولکن با عادت داشتن ذات توهم (منیت) بر موصوف شدن به وجود، و مشغول بودن به وجود خود و انصراف از نظر به موجود حق باعث شده که گمان کند، مستحق آن صفت است و ملکی صرف است که هر گونه بخواهد در آن تصرف کند و با محکم شدن این پندار در نفس، امتحان الهی از باب رحمت و آزمون فرا می رسد. تا اینکه آن ذات اگر هلاک شود، با بینه به هلاکت برسد. صاحب وجود حقیقی نیست و اگر این گونه بود، از بین نمی رفت؛ تا نفوس عارف، با بینه زنده بمانند. اینکه وجود گمانی آن ها امتداد طولی برای وجود حق است و نه امتداد عرضی. بنابراین با وجود حق سبحانه و تعالی به وجود آمده است. و اگر فیض او برای صفت وجود نبود، عدم یا نیستی خواهد بود.

بنابراین فرق بین دو معادله این است، یکی از آن ها اصل است و معادل حقیقی و دیگری معادل توهمی است که امکان وجود خود را از موجود حقیقی گرفته است و علت این گرفتن آن است که به شناخت برسد و موجود حق را بشناساند. نه این که ادعای وجود را برای ذات توهمی خویش بکند و در صفت وجود به گونه ای تصرف کند که گویی ملک او باشد و استحقاق آن را داشته باشد و بر آن احوال خظیر اثرات عملی خطیری مترتب خواهد شد و مردم آن را با دست لمس خواهند کرد و آن را با چشم خواهند دید. از آن آثار ظاهر و هویدا و نمایان، منازعه با خداوند سبحان در برگزیدن حکام و منازعه با او نسبت به کرسی که برای تدبیر خلق و سیاست های دنیوی و آخرت برگزیده است، می باشد. هر آنچه بر این اثر خطیر از به هلاکت رساندن کشت و نسل مترتب می شود و هر آنچه جهان شاهد و در حال مشاهده آن تا به امروز است، ثمره ادعای صفت وجود که استحقاق و ملک خود پنداشته است می باشد و نه اینکه صفت منعکس کننده وجود حقیقی و دلالت بر آن است. انتهای مظنون به حقیقت و حقیقت آنکه او را شناخته است، وجودی گمانی است...

شاید کسی بپرسد راه علاج چیست یا بهتر است بگوئیم پیش گیری چگونه انجام می گیرد؟ از سوال علاج به سوال پیش گیری رفتیم تا دو حالتی را که در آن بسر

## ترجمه عملی برای توحید؟ نگاه دوم: کشتن منیت

و هوشیار باشیم که از روزه های آن رنگ صلاح به خود می گیرد تا صاحب خود را فریب دهد و باز باقی بماند و بادهای مرگ و هلاکت از آن ها بوزد. در کلام معصومین ص تدبر کنیم که صفات مومن را این گونه بیان می فرمایند: «مومن عاقل و هوشیار است.» هوشیاری، توانائی فهم و دریافت دیگری - به هر گونه که هست - می باشد.

آری، گناه و تقصیر با فهم و ادراک بنده ثابت می شود که او دنباله رویی است که مسبوق است نه مسبوقی که به دنبال او هستند و دنباله رو هست. لذا آن که از او پیشی گرفته است، نشان دهنده گناه و تقصیر اوست. آیا ما امروز با کردار و کوشش و حرکت خود این حقیقت عظیم را می فهمیم؟؟ مگر این گونه نیست که آنچه ما را برای نگاه به حال خود دعوت می کند، خود ما هستیم. هر کدام از ما خود را برنده میدان می دانیم و اینکه از ما کسی سبقت نگرفته است و اینکه عذرهای ما پذیرفته شده است و تقصیر ما دارای صدها اگر نگوئیم هزاران شوخی هاست که خود را با آن ها فریب داده تا از سنگینی آنچه به ما آمده و بر دوش ما گذاشته شده، خلاصی یابیم.

ومی خواهیم از خلال شما در گوش خود بگوئیم: فلانی، روزه های شنیدن از نفس خود را ببند تا اینکه صدای خداوند که از طریق سنگ تو را صدا می دهد بشنوی: تو برای من موجود هستی نه برای خودت. پس در ملک من به شکلی که تو می خواهی تصرف نکن و عمل به آنچه را که من می خواهم، ترک می کنی. پس فردا وقتی به سوی من می آیی و پرونده تو به من خبر دهد که هر حرفی که دست تو آن را نوشت اطلاع دهد که از حضور خودت حاکمیت و نه حضور من، قلم و کاغذ را به تو بدهم تا از من و یا از خودت بنویسی؟؟ چه تلخی ای... چه تلخی ای... چه تلخی ای...

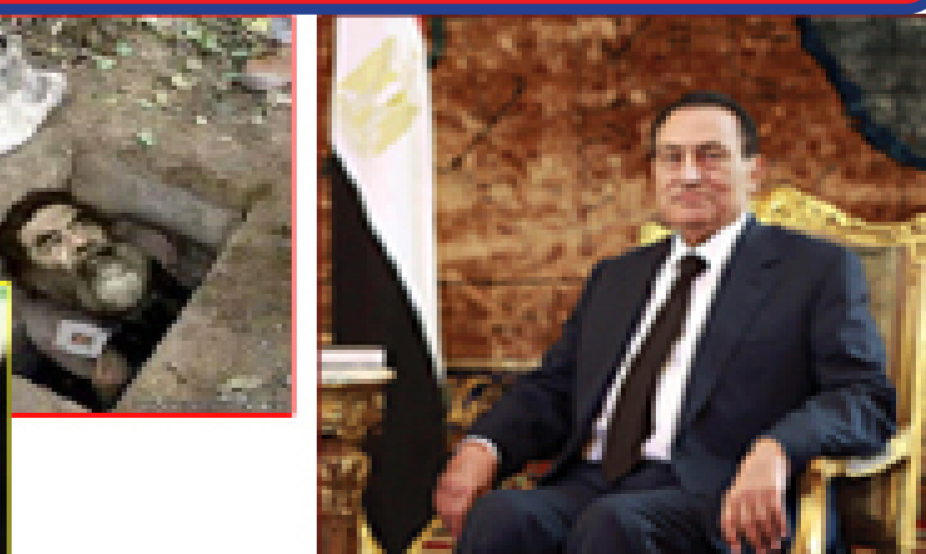
می بریم، بیان کنم. یک حالت می گوید: ما به بیماری منیت شدید، گرفتار شدیم. لذا درمان در داروی تلخ و سنگین است «و آن پذیرش حق است» و اما پیش گیری وضعیت آن روشن است که همان تمسک به حلقه خداوند می باشد که هیچ گاه از هم جدا نمی شود.

و این حلقه محکم که خداوند سبحان آن را در آیه الکرسی مبارک یاد نمود؛ همان پیشگیری از ابتلاء به بیماری منیت شدید است. لذا پذیرش حق، همان مرحله شروع در مسیر درمان بیماری است و مسیر درمان دراز می خواهد که در انتهای آن ثمره اش قتل آن بیماری «قتل منیت» خواهد بود. پس از این علنی کردن عملی مرحله پیش گیری شروع خواهد شد. لذا هیچ کدام از ما نمی تواند متوهم شود که از پرهیزکاران است، مگر اینکه مرحله درمان را به اتمام برساند و پرونده آن بیماری را که کشت و نسل (آن) را از بین برده است ببندد.

پرهیزکاری مرحله دوم از مراحل سیر الی الله می باشد و ترجمه ای برای توحید است، با وصف اینکه عقیده ای پایدار که برای تنظیم کردن حرکت شخص بر دو وجه مادی (جسمانی) و معنوی (روحانی) می باشد. رهبری نمونه در میان ما حاضر است «در این زمان درود خداوند بر پدران و فرزندان او باد» بنابراین عبد صالح که در بین ماست جوانمردی کرده که ما را با عمل و نه تنها با گفتارش تعلیم می دهد. جویانانی که کشتن منیت با آن به اتمام می رسد تا بتوانیم به مرحله پرهیزکاری انتقال پیدا کنیم چیست؟ مرحله ای که بندگان ساختار دولت خداوند بر روی زمین را شروع کنند؟ پس اگر بخواهیم به گذشته برسیم و با چشم خود ببینیم باید تصمیمی حقیقی در بستن روزه های منیت اتخاذ کنیم.

با کردار و نه تنها با گفتار، همه روزه هایی را که بر ساحت وجود است ببندیم

# نشانه های ظهور



### امام صادق ع فرمود:

«قبل از قائم دو نوع مرگ می آید: مرگ سرخ و مرگ سفید. تا اینکه از هر هفت نفر، پنج نفر می میرند. مرگ سرخ: شمشیر و مرگ سفید: طاعون و بیماری هاست.» منتخب الانوار المصیبه - السید بها ء الدین النجفی ص ۳۱۳

### امیرالمومنین ع فرمود:

«حکومت و سلطنت به زوراء بر می گردد و کارهای حکومت به شورا و انتخابات می انجامد و هر فردی بر دیگری غلبه کرد، آن را انجام می دهد. در آن هنگام خروج سفیانی است که ۹ ماه بر زمین مسلط می شود و آن را به سوی عذاب سوق می دهد... تا زمانی که مهدی هادی مہتدی خارج می شود و پرچم را از دست حضرت عیسی ابن مریم ع تحویل می گیرد.» الملاحم الفتن ۱۳۴

«۱. سپس فرشته ای دیگر دیدم که از آسمان فرود آمد و سلطنت بزرگی داشت و زمین از هیبت او نورانی گشت. ۲. با صدایی که شدت بزرگی داشت، فریاد کشید: سقوط کرد؛ سقوط کرد، شهر بابل عظیم (عراق: بغداد) و مکانی برای سکونت شیطان صفتان و پناهگاهی برای کلیه پرندهگان نجس شد... و تاجران زمین از نعمت آن بهره مند گشتند. سپس ندای دیگری رسید که ای قوم من، از آن خارج شوید تا شما نیز با گناهان آن ها آمیخته نشوید و از ضربات آن آسوده باشید.» انجیل یوحنا اصحاح ۱۸

«۱. در این هنگام پروردگار سوار بر ابری سریع می شود. ناگاه بت های مصر در محضرش به لرزه خواهند افتاد و قلب های مصریان در سینه ها ذوب خواهد شد. ۲. مصریان بر مصریانی دیگر و شخصی بر برادر خود و شهری بر شهر دیگر و مملکتی بر مملکت دیگر قیام می کنند. ۳. پس ارواح مصری ها در درون ذوب خواهد شد و مشورتشان باطل خواهد شد. پس به سراغ بت ها و ساحران و اصحاب توابع و عرفا رفته. ۴. پس بر آن ها مردی سنگ دل و فرمانروایی شدید مسلط خواهد شد، این همان گفتار پروردگار تواناست.» الأصحاح ۱۹





قربانی هابیل که صاحب گوسفندان بود، یک قوچ و قربانی قابیل که صاحب زمین بود، گندم مانده بود و آتش قربانی هابیل را گرفت. در این هنگام ابلیس آمد و گفت: ای قابیل اگر صاحب فرزندان شدی، فرزندان برادرت بر فرزندان تو تفاخر می کنند. آن هم به خاطر کار پدرت و قبول کردن آن آتش قربانی برادرت. اگر او را بکشی، دیگر پدرت کسی را به جز تو برای وصیت و جانشینی پیدا نمی کند و قابیل هابیل را کشت...» قصص الانبیاء ۵۵

از امام صادق ع در مورد تفسیر آیه «امانات را به اهلشان باز پس دهید.» پرسیدند و ایشان فرمودند: «این وصیت است که از مردی از ما به مردی دیگر منتقل می شود.» بحارالانوار ۲۳، ۲۷۶ از امام صادق ع سوال شد که صاحب امر را چگونه بشناسیم؟ فرمود: «با سکیته و وقار و با علم و وصیت می آید.» بحارالانوار ۲۵، ۱۳۸

قربانی است و بر این سنت خداوند، تغییری نمی یابی.» و این سنت از آدم تا خاتم ادامه دارد.

و این سنت یعنی استمرار وصیت و اعتراض بر آن ادامه دارد و خواهد ماند...

آدم ع هابیل را انتخاب می کند و شیطان اعتراض می کند و قابیل را تحریک به قتل خلیفه می کند. امام صادق ع فرمود: «...خداوند به آدم وحی کرد که میراث نبوت و علم را به فرزندش هابیل بدهد. و او این گونه عمل می کند و وقتی قابیل از این ماجرا آگاه می شود، با ناراحتی به پدرش می گوید: آیا من از او بزرگتر نیستم؟ این امر حق من است. آدم ع به او می گوید: فرزندم این امر جانشینی به دست خداوند است و او هابیل را مخصوص این امر قرار داد و اگر باور نمی کنی، قربانی را برای خدا قرار دهید و هر کس خدا قربانیش را قبول کرد، او صاحب این امر خلافت خواهد شد. نشانه قبول این قربانی این است که توسط آتش برده خواهد شد...»

تقدیس می کنیم؟ خداوند فرمود: من چیزی را می دانم که شما نمی دانید و خداوند همه اسماء را به آدم داد. آن گاه حقایق آن اسماء را در نظر آن فرشتگان پدید آورد و فرمود: اگر شما در ادعای خود راستگو هستید، اسماء ایشان را بیان کنید. فرشتگان عرضه داشتند: ای خدای پاک و منزه، ما نمی دانیم جز آنچه تو خود به ما تعلیم فرمودی. تو دانا و حکیمی...» بقره ۱۳۰ الخ

در آیات شریفه بالا، خداوند بعد از استدلال و اعتراض فرشتگان بر سجده آدم ع، خلافت را به آدم -یعنی خلیفه و جانشین خویش در زمین- می دهد و نیز سه راه را برای شناخت خلیفه خداوند در اختیار مکلفین قرار می دهد. این راه ها عبارتند از:

۱: خداوند در محضر فرشتگان و ابلیس نص صریح داشت که آدم ع خلیفه او در زمین است.

۲: بعد از خلق آدم، تمامی اسماء و نام ها را به او آموزش داد.

۳: سپس خداوند به تمام افرادی که او را عبادت می کردند -فرشتگان و ابلیس- دستور داد، به آدم خلیفه خود سجده کنند. این سه بند قانون شناخت خلیفه «پیامبران و اوصیاء ع» در هر زمان است. اینکه خلیفه با وصیت می آید و اولین کسی که نص صریح بر وصیت و قرار دادن خلیفه نمود، خداوند متعال است.

و هر فردی از این مسئله اطاعت کرد، در این امتحان نجات یافت و این امتحان تا روز قیامت ادامه خواهد یافت. ولی ابلیس در این امتحان به خاطر غرور و تکبر بر خلیفه رد شد. آن هم با گفتن «آنا خیر منه» «من از او بهترم.» همان گونه که اطاعت و تسلیم امر خدا بر سجده به خلیفه سبب پیروزی فرشتگان شد، مومنین نیز با اطاعت از خلیفه خدا در هر زمان پیروز می شوند.

خداوند فرمود: «یاد آر وقتی را که به فرشتگان فرمان دادیم: همه بر آدم سجده کنید و همگی آن ها سر بر سجده آوردند. جز شیطان که از جن بود. بدین جهت از اطاعت خدا سرپیچی کرد. آیا مرا فراموش کرده و شیطان و فرزندانش را دوست خود گرفته اید؟ در صورتی که آن ها با شما دشمنند و ظالمانند که به جای خدا شیطان را برگزیدند، بد مبادله ای کردند.» کهف ۵۰

در اینجا باید توجه کنیم که این آیه کریمه، نصی صریح و روشن بر حاکمیت خداوند است و روشن می کند هر که آن را قبول کرد، پیروز شد و آن ها فرشتگان بودند و کسی که آن را رد کرد و قبول نداشت، ابلیس است و بعد از این هر که این حاکمیت مطلق خداوند را قبول نداشته باشد، آخر این آیه بر او مطابقت می کند. یعنی ابلیس و فرزندانش را دنبال کرده و خدارا فراموش کردند «شیطان و فرزندانش را دوست خود گرفته اید. در صورتی که آن ها دشمن شما هستند و ظالمانند که به جای خدا شیطان را برگزیدند، بد مبادله ای کردند.» کهف ۵۰

«سنه الله ولن تجد لسنة الله تبديلاً» احزاب ۶۲ «سنت خداوند می فرماید: «بیاد آر آن گاه که خداوند به فرشتگان فرمود: من در زمین خلیفه ای خواهم گماشت. آنان عرض کردند: پروردگارا! آیا کسی را خواهی گماشت که در زمین فساد کند و خون ها ریزد و حال آنکه ما خود تو را تسبیح و

## مصیبت پنج شنبه (رزیه الخمیس)...

همه مسلمانان اتفاق نظر دارند که رزیه الخمیس (مصیبت پنجشنبه) شب پنجشنبه بود و رسول خدا ظهر روز دوشنبه وفات کردند.

اگر فردی باتقوا باشد و نوشتاری در اختیار داشته باشد که ضامن عدم گمراهی امت باشد و شخصی مانند عمر تالاش کند، مانع نوشتن آن شود و سپس سه روز فرصت پیدا کرد که این وصیت را بنویسد، آیا نوشتن آن را ترک می کند؟ طبعاً نه، چگونه می توان قبول کرد که سرور باتقویان، رسول خدا این کار را انجام ندهد و چگونه می توان او را متهم به نوشتن وصیت کرد؟ نایباً: اگر نوشته شده باشد به لطف الهی می بایست به دست ما رسیده باشد. چون رسول اکرم ص از روی هوای نفس سخن نمی گوید و ایشان فرمودند که این نوشتار (وصیت) بازدارنده از گمراهی است.

بنابراین این گونه می توان نتیجه گرفت که:

۱: وصیت نوشته شد.  
۲: وصیت بازدارنده از گمراهی است.  
۳: این وصیت در کتب به ما رسیده است.  
اکنون اگر همه کتب های تمامی فرقه های مسلمین را بررسی کنیم، تنها یک وصیت از رسول خدا را به هنگام وفاتشان خواهیم یافت که همان وصیتی است که در آن پیامبر خلفای بعد از خود را دوازده امام و مهدیین دوازدهگانه معرفی کرده است که در کتاب غیبت طوسی ص ۱۵۰ ذکر شده است.

فردی که بگوید: روایت رزیه الخمیس دروغ محض است، این سخن در حقیقت مضحک است و اگر به پاسخ های هم قطارانش نظری می انداخت، برای او کافی بود. روایت مصیبت پنجشنبه در بخاری و صحیح مسلم و در کتب تاریخی در جاهای مختلفی ذکر آن آمده است و از لحاظ صحت صدور شکی در آن نیست.

اکنون به سوالاتی که از سوی بعضی وارد می شود، خواهیم پرداخت. حادثه رخ داد و رسول اکرم ص فرمودند: وصیت ضامن و بازدارنده از گمراهی است و اعتراض از سوی برخی افراد که این گونه نوشته اند: که چرا تا آن هنگام نوشتن آن را به تأخیر انداختند، در واقع اعتراض به رسول خداست. در حالی که زندگی رسول خدا از ابتدای بعثت تا آخرین لحظات زندگی رسالت و سخن وی بر ما حجت است و سخن از روی هوای نفس نمی زند. و ثابت گردید که ایشان فرمودند: نوشتاری است که بازدارنده از گمراهی است. اما تأویلات درباره آنچه عمر در اعتراض خود اراده کرده، ما درصدد محاسبه او نیستیم و در این بحث نمی خواهیم به آن بپردازیم. بلکه موضوع ما درباره آن نوشتاری است که پیامبر خواستند بنویسند. آیا منطقی است رسول خدا بعد از توصیف آن به بازدارنده از گمراهی از نوشتن آن خودداری کنند؟ و اگر ترک نکرده است، پس این وصیت کجاست؟

با اینکه پاسخ عمر در مورد سخن ایشان «حسبنا کتاب الله» است. قرآن بیانگر همه چیز است و به همین دلیل رسول خدا تقنین را در میان ما به ودیعه نهاد. لکن در اعتراض وی به رسول خدا و سخن او که گفت: درد بر او غلبه کرد

است یا هذیان می گوید، یعنی در سننید آنچه خواهد گفت: تشکیک می کند. دوباره تکرار می کند که در این جا در صدد محاسبه عمر بن الخطاب نیستیم و قصد آن را نداریم، بلکه هدف محتوای این نوشتار است که رسول خدا آن را بازدارنده از گمراهی توصیف کرده است. اما روایتی که راوی می گوید: در آن وصیت موردی را فراموش کردم. آیا این همان وصیت بازدارنده از گمراهی است؟

برادران گرمای عقل هایتان را مورد خطاب قرار می دهم و چیزی را نمی خواهم به جز اینکه حق را برای شما روشن کنم و از خداوند می خواهم کسی را که طالب حق است، هدایت فرماید.

بنابراین سخن رسول که فرمودند: وصیت نوشتاری است که بازدارنده از گمراهی است، بدین معناست که قطعاً نوشته شده است و امکان ندارد که رسول خدا -سرور متقیان- را به نوشتن آن به محض اعتراض عمر یا هر کس دیگر متهم کنیم. چگونه می توان چنین اتهامی به او زد؟

از طرفی اگر نوشتن آن را ترک کرده است، نمی بایست لطف الهی شامل حال ما شود و به ما برسد؟ یقیناً بایستی به دست ما برسد.

نوشتاری که در آن پیامبر به خلفای بعد از خود -دوازده امام و دوازده مهدی- وصیت کرده است، همان وصیت یگانه ای است که در کتب شیعه و اهل سنت ذکر آن آمده است و از لحاظ اصولی صحیح است. در این رابطه می توانید به کتاب «انتصاراً للوصیة» (پیروزی برای وصیت) و «دفاعاً عن الوصیة» (دفاع از وصیت) نوشته شیخ ناظم عقیلی (حفظه الله) مراجعه کنید.

### ادامه دارد...



مصیبت پنج شنبه (رزیه الخمیس)...

## مصنوع فکر:

کلام درست در موارد غیبی مانند رؤیای صادقه را باید از اهل آن بر گرفت. به همین خاطر بهتر است این مفهوم را از سخن سیداحمدالحسن بیان کنیم.

«انسان فکر می کند و در ذهنش افکار و آموخته هایی می یابد و این آموخته ها منابعی دارد. برخی از آموخته های انسان، از این عالم جسمانی می آید. مثلاً از راه چشم و گوش، و برخی از ملکوت اعلی می آید. مثال آنچه از اعلی می آید، وحی پیامبران یا رؤیای صادقه است»

یعنی: مصدر این آموخته ها یا از عالم ملکوت هستند.

یا از این عالم جسمانی که این نوع آموخته ها به دو قسمت تقسیم می شوند.

اول: از ابلیس و سربازاننش است.

دوم: از نفس و هواست و این آموخته ها سه منبع دارد:

منبع اول: عالم نور یا از خداوند به صورت وحی مستقیم است یا به واسطه فرشتگان یا به واسطه ارواح خواهد بود.

منبع دوم: از ابلیس و سربازاننش است.

منبع سوم: نفس و هوا.

آموخته هایی را که درحال بیداری به انسان می رسد، در حالت خواب رؤیا می نامند. به این معنا که رؤیا مانند

آموخته ای است که بر انسان وارد می شود و در حافظه او نقش می بندد.

روح مانند خورشید است. زمانی که روح به سوی آسمان صعود می کند یا خداوند او را در خواب می گیرد، شعاع آن متصل به جسد است که او را اداره نماید.

اما دلیل ظهور آموخته های رؤیا در خواب و بارز بودن آن در ذهن و سرعت داشتن و بیشتر روشن بودن، به خاطر مشغول بودن روح به اداره جسد در بیداری است.

روح در هنگام خواب به اداره جسد مشغول نیست؛ به این سبب آموخته برای او روشن تر خواهد بود... یا توجه

به این که مسئله آگاهی به ملکوت وسیع تر از این است که به خواب منحصر شود، ورود آموخته برای فرد

بیدار، مانند اشکال و شنیدن صداهاست که همیشه وجود دارد و فقط فکر نیست که در ذهن می چرخد.

حقیقت این است که این اشکال و صداها همیشه وجود دارند. ولی گاهی اوقات آن را نمی شنوی و گاهی اوقات

آن را می شنوی؛ به خاطر مشغول بودن روح به بدن و دنیا و آنچه در آن است و سنگینی بدن و نیازهای آن

الخ... اگر مشغولیت تو به آخرت و به روح باشد و بدن را سبک کنی، بسیاری می شنوی و می بینی ان شاء الله.

«حقیقتی که باید مردم آن را بدانند این است: فرزند آدم با غذا می میرد و شهوات روح را از بالا رفتن باز

می دارد و به اداره این بدن جسمانی می کشاند و این مشغول شدن در مورد روح، گونه ای از مرگ تدریجی

است. همان طور که ذکر و تلاش در راه خداوند سبحان و متعال، گونه ای از زندگی و ارتقاء تدریجی است»

تفسیر یک خواب: برادرم خوابی دیده که من را در خواب با پا های بسته شده و از یک دست آویزان به سمت

حوض می برند و دیده که حوض از سنگ مرمر بوده و در آن آب است تا اینکه جسم من را در آب فرو بردند

و آن ها به برادرم گفتند که همانند این با تو انجام می دهیم، یعنی مثل من .

پاسخ:

بسم الله الرحمن الرحيم و الحمد لله رب العالمين و صلى الله على محمد و آل محمد الائمة و المهديين و سلم تسليمًا

بسته شدن پا به معنی منع انسان از جابه جایی است و آن جابجایی به نسبت جسد مکانی است. اما نسبت

به روح این گونه نیست، بلکه آن حرکت از حق به سوی باطل یا از باطل به سوی حق است. و معنی آن در

خواب ثابت بودن مسیر حرکت روح است و اما آب، جسد انسان را در این عالم از نجاست پاک می کند و آن

به نسبت روح نشان گر طهارت است . و اما بستن پاهای شما و فرو بردن در آب نشان گر ثبات مسیر روح